ملاشاه بدخشی

آثار و افکار



نویسنده: دکتور ظهورالدین احمد

مترجم: فضل الرحمن فاضل



ملا شاه بدخشی
آثار و افکار



مؤلف : دکتور ظهورالدین احمد

مترجم : فضل‌الرحمن فاضل



مشخصات کتاب:

نام: **ملا شاه بدخشی: آثار و افکار**
مؤلف: دکتور ظهورالدین احمد
مترجم: فضل الرحمن فاضل
تایپ: عبدالجاوید ترکمنی
صفحه آرایی و دیزاین: انجنیر عبدالرحیم احمد پروانی
نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۳ خورشیدی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
چاپ: **بنگاه انتشارات میوند، کتابخانه سبا**
کابل: چهار راهی صدارت، تیلفون: ۲۲۰۰۴۵۵ و ۲۱۰۳۵۶۹
موبایل: ۰۷۰۲۸٤۹٥٤ و ۰۷۰۲۹٥۲۱٤ پست بکس: ٥۲۲٥
پیشاور: دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، تیلفون ۲٥٦٥٥۲۰
موبایل: ۰۳۰۰۵۹٤٦۳۲۸، پست بکس: U.P.O. BOX - 795
E-Mail: maiwand@asia.com

اهداء

به آنانی که قلم این ابزار دو دم را در راه
منافع علیای افغانستان به کار می‌گمارند و برای
احیای مفاخر ملی می‌تپند و برای وصل می‌کوشند نه فصل !

ف – فاضل.

فهرست مندرجات

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار مترجم

با نام نامی ملاشاه بدخشی برای نخستین بار در محیط هجرت در حدود شانزده سال قبل آشنا شدم، آن زمانی که تذکرهٔ «پرطاووس» اثر ماندگار شاعر بزرگ عصرمان ،استاد مولانا محمد حنیف حنیف بلخی را همراه با پسر رشید مولانا و دوست دوران مدرسه‌ام، داکتر اسدالله حنیف جهت چاپ به لاهور می‌بردم.
در مقدمهٔ «پرطاووس» که به خامه توانای قافله سالار ادبیات معاصر افغانستان و سخنور بزرگ شادروان استاد خلیل الله خلیلی نگارش یافته بود، به مولانا صاحب حنیف توصیه شده بود تا در چاپ بعدی آن اثر نفیس ،سوانح ملا شاه بدخشی نیز درج گردد.
از آن روز به بعد یاد ملاشاه بدخشی و اهمیت او ،ذهنم را به خود مشغول داشته بود. گاه و ناگاه از دوستانی که در مورد معلوماتی داشتم سوال‌هایی می‌کردم و در آن زمان اینقدر معلومات بدست آوردم که ملا شاه به سان بسا شاعران دیگر در آن عهدی که صِیت ادب دوستی و عالِم پروری امپراتوری تیموریان هند همه آفاق را در نوردیده بود، او نیز از زادگاهش «ارگشاد»، رخت سفر به دیار جادویی هند کشیده است.
مشکلات دوران هجرت و عدم دسترسی به کتابخانه‌های بزرگ و

زندگی در محیط بیگانه، باعث شد تا در این راه توفیقی نصیب نگردد، تا اینکه روزی در هند از دوست دانشمندم پوهنوال عبدالخالق رشید استاد کرسی زبان و ادبیات پشتو در دانشگاه جواهر لال نهرو، شنیدم که زندگینامه ملا شاه بدخشی را که داکتر ظهور احمد یکتن از محققان پاکستانی به زبان اردو نگاشته، بدست آورده است. استاد عبدالخالق رشید آن زندگینامه را به قلم توانای خویش به زبان پشتو ترجمه کرد که در ماهنامهٔ «بنیاد»، نشریه بنیاد فرهنگ و تمدن افغانستان به چاپ رسید و من هم آن را از متن اردو به زبان فارسی برگرداندم که اینک پیشکش می‌گردد. این رساله ،با همه کاستی‌هایی که در متن ترجمهٔ آن وجود دارد و من بدان معترفم ،بدون شک برگوشه هایی از زندگی، آثار و افکار یکتن از عارفان و صوفیان پیشگام وطن عزیز ما پرتو می‌افگند، که مطالعهٔ آن خالی از مفاد نخواهد بود.

بجا می‌دانم که از تشویق‌های مکرر سفیر دانشمند دولت اسلامی افغانستان در هند آقای مسعود خلیلی که خود به تصوف و عرفان علاقه فراوان دارد و اکثر حتی در جلسات کاری سفارت حرف‌ها را از مسایل داغ سیاسی و امور اداری به ساحت روح‌نواز و دل‌انگیز تصوف و عرفان می‌کشاند و با ذکر مقال‌های از تذکرة‌الاولیاء، کیمیای سعادت و بیان حکایاتی از ویس قرنی ، ابراهیم ادهم، رابعهٔ بلخی و شقیق بلخی و... کارمندان را به خوض در دنیای گستردهٔ تصوف تشویق می‌دارد. سپاسگزاری نمایم که زمینه نشر و قلمزنی را برای ما فراهم داشته‌اند.

همچنان از برادر ارجمندم انجنیر عبدالرحیم احمد پروانی و دوشیزه نسیم شاهد افغانی دانشجوی دورهٔ داکتری در جامعه ملیهٔ اسلامی که در ترجمهٔ برخی عبارات متن اردو با من همکاری نموده‌اند و از آقای

عبدالجاوید ترکمنی که با حوصلهٔ فراخ ،دستنوشت نـاخوانـای مـرا تایپ کرده است، اظهار شکران و امتنان می‌نمایم

و چه تصادفِ نیک است که رسالهٔ «ملا شاه بدخشی : آثار و افکار» به مناسبت سیمنار پرشکوهی اقبال نشر می یابد که قرار است دیپارتمنت زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی، به مناسبت سیزدهمین سالگرد وفات شادروان استاد خلیل‌الله خلیلی ، در ایـوان «غـالب»، بـرگزار نماید.

از خوانندگان عزیز آرزومندم با فرستادن ملاحظات شان جهت اصلاح و تکمیل این رساله به ناشر ، امتنان بخشند.

و الله اسأل أن یتقبل عملی هذا، انه سمیع مجیب قریب

فضل‌الرحمن فاضل

دهلی جدید ۸ ثور ۱۳۷۹ ش

نسب:

اسمش شاه محمد بوده و مرشدش حضرت میا میر، او را به نام محمد شاه می‌خواند اما سرانجام او بنام ملا شاه مشهور و معروف گردید.

چون وطن آبائی ملا شاه، بدخشان است، ازینرو او را به نام ملا شاه بدخشی یا بدخشانی یاد می‌نمایند. دوستان و احبابش او را بنام «حضرت آخوند» یاد کرده‌اند.

ملا شاه خویشتن را به لقب «لسان الله» سرفراز می‌داند و در این مورد رباعی خود وی این است:[1]

آنکس که ز راه معرفت آگاه است
ملا شاه است، عارف این راه است
از تأثیر زبان او معلوم است
کامروز ملقب به لسان الله است

ملا شاه در رساله «نسبت»[2] در مورد خانواده، زادگاه و تعلیمات ابتدایی خویش با تفصیل داد سخن داده و گفته است که در محله «ارکسا»[1] در بلده «رستاق» زاده شده است، روز تولد او جمعه و شب قدر بود. در مورد تاریخ ولادتش چیزی نه نوشته است، اما مطابق

۱- ارکسا که نام قدیمش «ارگشاه» بوده است، فعلاً ارگسا (به سکون را و فتح گاف) نامیده می شود. این منطقه مربوط ولسوالی چاه آب ولایت تخار بوده و در دامنه، کوه «نُشُرپان» و میان قریه های گزان، پایشاف و بند مه پایی موقعیت دارد. -م

بیان جهان آراء[۳]، زمانی که به لاهور آمد بیست و هشت سال داشت. بنا به گفته «شاه جهان نامه»[۲] او در سال یکهزار و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری راه سفر هندوستان گزید و به لاهور رسید. بنا به این حساب، سال ولادت او ۹۹۵ ه تعیین می‌گردد.

تصدیق این تاریخ از راه‌های دیگری نیز صورت می‌گیرد. داراشکوه در سال ۱۰۵۲ ه می‌نویسد که در این سال عمر ملا شاه پنجاه و هفت یا پنجاه و هشت[۵] بود. به این حساب سال ولادت او ۹۹۵ ه یا ۹۹۶ ه تخمین می‌گردد.

فیلد *Field*[۶] و میکدونلد *Macdonold*[۷] سال ولادت او را ۱۵۸۴م برابر با ۹۹۲ ه نوشته‌اند، اما از مأخذ خویش یادآور نشده‌اند.

پدرش مولانا عبداحمد پسر مولانا سلطان علی پسر قاضی فتح‌الله بود، مادرش بی‌بی خاتون نام داشت. ملا شاه را دو برادر و یک خواهر بود. برادران او به اثر ارشاد حضرت دوباره به وطن خویش عودت کردند.

ملا شاه تعلیم و تربیت ابتدایی را در زادگاه خویش در قریه «موسوارک» نزد ملا خواجه علی فراگرفت.[۸] ملا شاه از آغاز به روزه داشتن، نماز گزاردن، خوراک اندک صرف کردن عادت داشت و زهد و تقوی، شعار زندگی‌اش بود. او به عمر بیست و یکسالگی جهت به اکمال رساندن علوم دینی به بلخ، تشریف برد و از محضر ملا حسین قبادیانی[۹] استفاده کرد. بعد از اقامت در بلخ، شوق تلاش حقیقت و معرفت خداوندی بر او غالب آمد و روبه هندوستان آورد.

ملا شاه در مورد تحصیلات خویش در رساله «نسبت» نگاشته است که:

علوم صرف، نحو، منطق، هیأت، کلام، معانی، بیان، بدیع، فقه،

حدیث و تفسیر را فراگرفت و برای این مقصد در مدرسه‌ها و خانقاه‌ها رحل اقامت می‌افگند. اما بعد از همه محنت و کاوش به این نتیجه رسید که همه آنچه آموخته بی‌نتیجه و وسوسه‌انگیز بوده است.

بگذشتم ز درس و مدرسه ها
مدرسه‌ها و درس وسوسه‌ها
هیچ زیشان مرا گره نکشاد
گرهی چند بر گره افتاد
مکتب و درس و خانقاه‌ای شاه
جای طفلان و نامه پر زگناه(۱۰)

ملا شاه نخست در سال ۱۰۲۳ ه وارد کشمیر گردید و در آنجا برای مدت سه سال، زندگی طالب علمی را سپری کرد و از محضر ملا جوهر نام، علوم ظاهری را فراگرفت.(۱۱) سپس در جستجوی شیخ طریقت، رهسپار دهلی شد، از دهلی به آگره رفت و در آنجا از زبان شخص صوفی مَنشی، یاد کمال معنوی میا شیخ میر(۱۲) را شنید، بناءً به لاهور رفت و به خدمت حضرت میا میر حاضر شد. او مدت یکسال به خدمت حضرت اشتغال ورزید، اما حضرت از استغنا کار گرفت. لیک زمانی که از خلوص و طلب راستین ملا شاه یقین حاصل کرد با او از در توجه و عنایت پیش آمد و او را در حلقه ارادت شامل ساخت.

جهان آراء دختر شاهجهان که مرید با صفای ملا شاه بود، می‌نویسد که او مدت نزده سال در خدمت حضرت میامیر قرار داشت. مزاجش گرم بود. او به اجازه پیر خویش در موسم گرما به کشمیر رفت و سخت محنت و ریاضت کشید. او در مدت نزده سال هنگام حیات مرشدش و پنج سال پس از وفات او پهلو بزمین نگذاشت.(۱۳)

داراشکوه پسر شاهجهان نیز از مریدان خاص او بود. وی در کتابش

«سکینةالاولیاء» می‌نویسد: ملا شاه تا مدت سی سال برای لمحه‌ای هم استراحت نکرد. او فرموده است:(۱۲) دلم می‌خواست به گونه‌ای به خواب روم، اما ممکن نشد:

عجباً للمحب کیف ینام

کل نوم علی المحب حرام

ملا شاه تا مدت هفت سال بعد از نماز خفتن تا بامداد با حبس نَفَس به «ذکر خفی» اشتغال داشت. او خود فرموده است: گاهگاهی من با دو نفس شب را سحر می‌کردم. دو بار در موسم سردی از موهای بدن او عرق سرازیر گردید. در کشمیر بدن او عرقباران بود. در سردی‌های لاهور خود را پکه می‌کرد.

در باره ذکر خفی و حبس نفس حضرت میان میر فرموده است که این طریقه را حضرت غوث‌الثقلین رائج کرده است.

چشم بند و گوش بند و لب ببند

گر نه بینی سرّ حق بر من بخند

جهان آراء در مورد مرشد خویش نگاشته است:(۱۵) او فرموده است که گاهی نماز او قضا نگردیده و گاهی بیمار نه شده است که به اثر آن نمازش فوت شده باشد. او همیشه نمازهای خویش را با جماعت ادا می‌کرد. اگر ملا محمد سعید مرید خاصش حاضر می‌بود، او دیگری را به امامت دستور نمی‌داد و اگر او نمی‌بود، خودش نمازهای فرضی را امامت می‌کرد. ملا شاه برای سالک، شریعت و طریقت هر دو را ضروری می‌دانست.

ملا شاه نذر و نیاز سلاطین و امرا را نمی‌پذیرفت، اما نیازهای معمولی مریدانش را یک روپیه و دو روپیه قبول می‌فرموده و این مبلغ را نیز صرف غربا و مستحقان می‌کرد. او جز با عقیدتمندانش با

دیگران گفت و شنود نمی‌نمود. در مجلس او حرف‌های حقیقت و معرفت گفته می‌آمد. زبانش نهایت تأثیر آفرین بود که به اساس آن برخی غیر مسلمانان، به اسلام گرویدند و اکثر حضرات شیعی مذهب، روش سابقه خویش را ترک کرده، شامل اهل سنت گردیدند.

ملا شاه عادت داشت کسی که به خدمتش حاضر می‌شد، از او نام و محل سکونتش را می‌پرسید. به اساس اتباع سنت رسول، هر گاه او مزاح می‌کرد و یا حرف خنده آوری هم می‌گفت، با توحید و معرفت ارتباط می‌داشت. در سیمایش نشانه کاهلی و کسالت به چشم نمی‌خورد.(۱۶)

در محل اقامتش چیزی طبخ نمی‌گردید، آنچه مریدانش می‌آوردند، آن را صرف می‌کرد، اگر چیزی پیدا نمی‌شد، دو دو یا سه سه روز بدون طعام به سر می‌برد، چونکه طبیعتش گرم بود، از همین رو به چیزهای سرد رغبت داشت.

شاهجهان در نواحی کشمیر در دامنه «کوه ماران» باغ نهایت زیبایی بنا کرده بود. این محل در مقابل کوه سلیمان موقعیت دارد، نام باغ را «چشمه شاهی» گذاشته بود در آنجا چشمه «ته جوشی» نبعان داشت که بالای آن از سنگ سیاه، حوض هشت گوشی بنا کرده و بر بالایش سقفی نیز افراشته بود تا بر آن سایه کند. ملا شاه در این باغ مقیم بود و در مورد این قیامگاه ناطق می‌نویسد:(۱۷)

کوه ماران به کمر لعل بدخشان دارد

اینچنین بخت کجا تخت سلیمان دارد

هر گاه خبر آمدن پادشاه به او می‌رسید، عصا بدست گرفته به سَیر مشغول می‌گردید و با پادشاه ایستاده ملاقات می‌کرد. وقتی پادشاه برای رفتن ایستاده می‌شد، او نیز همراه او ایستاده می‌شد و برای

مدتی به سیر می‌پرداخت و به این ترتیب ظاهراً، احترام او به پادشاه آشکار نمی‌گردید، شیر خان لودی[۱۸] می‌نویسد: شاهجهان می‌گفت در هندوستان دو پادشاه است یکی شاه جهان و دیگری ملا شاه.

شاه جهان و ملا شاه

اگر چه پادشاهان و شهزادگان پیشین، ارادتمند فقرا و عرفا بودند و نیازمند دعا های ایشان، اما در میان شاهزادگان و شاهدخت‌ها به طور شاذ، افرادی هم بودند که درس تصوف و عرفان را فرا گرفته، و آنرا درک کرده و سپس دست بیعت به کدام عارف بالله نیز دراز نموده بودند، در این سلسله در میان شاهزادگان تیموری‌داراشکوه و خواهرش جهان آراء سر فهرست همه نامهاست. شاهجهان ارادتمند ملا شاه بود. و مراد هم، دردمندی مریدش را احساس می‌کرد، چنانچه‌در مورد شاهجهان می‌نگارد:[۱۹]

ای شاه جهان! ز اهل دردی، شاباش
در عهد خویش طاق و فردی، شاباش
دل را بوصال زنده کردی، شاباش
شاباش در این زمانه مردی، شاباش

ملا شاه در ربیع‌الاول ۱۰۵۵ هدر موقع جشن وزن قمری، رباعی‌ای سرود که چنین است:[۲۰]

ای افضل بنده فضل فضل تو بود
فضلت خوش باد، فضل فضل تو بود
چیزی که برابری تواند کردن
در پلهٔ میزان تو عدل تو بود

ملا شاه در تمهید رساله «شاهیه»اش در مورد این سه نام یعنی

شاهجهان، داراشکوه، و جهان آراء رعایت لفظی را مدنظر داشته و اخلاص خویش را چنین ابراز کرده است:[۲۱]

ای تو شاه جهان و تو دارا
ای تو دارا و تو جهان آرا
بتو شاه جهانی قائم
به تو دارایی جهان دائم
همه شاه جهانیت دارا
تو و دارای هر جهان آرا

مصنف ریاض‌الشعراء نوشته است[۲۲] که ملا شاه این شعر را سروده بود:

پنجه در پنجهٔ خدا دارم
من چه پروای مصطفی دارم

علمای دهلی (به ارتباط این شعر) محضری را به شاه جهان گسیل داشتند که ملا شاه، رسول خدا* را اهانت کرده است و واجب‌القتل است. پادشاه محضر را نزد خود نگه داشت، وقتی که به کشمیر رفت در محل بود و باش ملا شاه او را ملاقات کرد و محضر را به او نمود و پرسید که:

حقیقتاً این سروده توست؟، ملا شاه فرمود ازین سروده رائحه شرک می‌آید. زیرا که شاعر در این شعر میان خود، خدا و مصطفی تفریق کرده است و این در مذهب من شرک است، پادشاه این حرف را شنید و به او باورمند شد. گفته می‌شود که پس از برگشت پادشاه از کشمیر، فضلا این حرف را مشهور کردند که ملا شاه، پادشاه را مسحور کرده است. زیرا که او دعوای خدایی نموده و به ظاهر شریعت، قتل او واجب است. بناءً، تعدادی جهت اجرای این اراده به محل بود و باش او

رفتند، مریدانش ممانعت کردند، اما موفق نشدند، شخصی که داخل حجره مولانا شد او را در حالت سجده به درگاه الهی مشاهد کرد، بقیه بخاطر حفظ ایمان برگشتند.

مردان خدا خدا نباشند

لیکن ز خدا جدا نباشند

داراشکوه و ملا شاه

داراشکوه از ژرفنای دل و جان ارادتمند ملا شاه بود. او در دیباچه کتابش «سر اکبر» ملا شاه را چنین وصف می‌کند:

«اکمل کاملان، زبدهٔ عارفان، استاد استادان، پیشوای پیشوایان، موحد حقایق آگاه، حضرت ملا شاه.»

داراشکوه در مورد زندگی، تعلیم و تربیت، کشف و کرامات مرشد خویش در کتاب مشهور خود «سکینةالاولیاء» با تفصیل داد سخن داده است، و در آن هشت غزل، هژده رباعی و سیزده مکتوب ملا شاه، را نیز نقل کرده است.

داراشکوه می‌گوید من در بار نخستین که به خدمت پیر طریقت حاضر شدم این رباعی را تقدیم کردم:[۲۳]

آن گم شده بالله خدا آگاه است

افتاده یقین بدست ملا شاه است

نرمک نرمک در آی و آهسته بگوی

در گوش کسی که طالب الله است

حضرت ملا شاه در پاسخش نوشته بود:[۲۴]

آن کس که ز روی صدق دولت خواه است

آخر او را بسوی دولت راه است

دولت یـــعنی مـــعرفت الله است
ایـــن دولت در خـــانهٔ مـــلا شـــاه است

داراشکوه او را از نزدیک مشاهده کرده بود، و در مسایل عرفان و تصوف اکثراً به او رجوع می‌کرد و از او هدایت اخذ می‌نمود. این گفته اوست که:

پیر من، مرتبه عارف و موحد را حاصل کرده است یعنی مرتبه او «بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق» است.

داراشکوه گفته است: در گشایش گره‌ها، زنده گردانیدن مرده‌جان‌ها و در تأثیر زبان چون او، بزرگ دیگری را ندیده است. او نوشته است: وقتی که مرشد فرمود در نزد من زنده گردانیدن مرده جـان‌ها و گـره کشایی بندها کرامت، درجه، مقام، حالت وکشف والاتر نیست، بلکه نه خود در غفلت زندگی به سر کنید و نه در غفلت زندگی به سر کردن را به کسی دهید.

من زمانی که این حقایق را از او شنفتم سر در قدم هایش نهادم.[۲۵]

حضرت ملا شاه نیز برای مریدش بشارت کامرانی دین و دنـیا را داد، چنانچه او در مکتوبش به داراشکوه می‌نگارد: در انجام سفر دنیا، جای حرف نیست، آنکه به وجود اعظم یقین حاصل کرد، یقیناً لشکر اغیار را شکست خواهد داد و فتح و نـصرت عـنقریب از جـانب الله بدست خواهد آمد. الله تعالی به فضل خویش تو را در کارهای مجازی نیز با مراد گرداند.[۲۶]

از [مطالعه عهد ملا شاه] بر می آید که برخی ثروتمندان، مـخالف ملا شاه و در پی اذیت او بودند، از همین رو او به داراشکوه نـوشته است: بنده فقیر نمی‌تواند این اشرار بدبخت را تنبیه نماید، اما تو به آن دسترسی داری و حتماً آنانرا تنبیه نما، ورنه از آشنایی تو برای من

چه سودی حاصل آید.(۲۷)

معلوم نیست، گردش دوران وقتی که شاه جهان را از تخت به زیر افگند و در قلعه مقید کرد و داراشکوه، وارث تاج و تخت شاه را به زنجیر کشانید و به زیر تیغ افگند، در آن دوران در دل ملا شاه چه گذشت، باوجود آن در برابر این مقدر، دعا و تمنیات نیک «پیر» پایان نیافت.

جهان آرا و ملا شاه

جهان آرا با وساطت برادرش داراشکوه، مرید

حضرت ملا شاه شده بود. او در اثرش «صاحبیه» می‌نگارد(۲۸): من نامه‌های سراسر اخلاص و عقیدت به او می‌نگاشتم، باری هم بدست خویش نان و سبزی پختم و به او فرستادم. ملا شاه تا یک ماه اعتنایی نکرد و می‌گفت: مرا با دنیا داران و پادشاهان چه کار؟ باری من جسارت کردم و این شعر را در نامه‌ام درج نمودم:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوای خدایی بکنم

سرانجام او به اساس این احساس راستین به پاسخ نوشتن آغاز کرد. باری به منزلش رفتم، او از دور مرا دید و مرا مرید حقیقی‌اش پذیرفت.

جهان آراء در مورد مرشدش، ارادت خویش را اظهار

نموده می‌نویسد:

من خیال کردم که مرید سلسله چشتیه هستم و حالا در مشرب قادری شریک شده‌ام، آیا در کارم گشایش آید یا نه؟ و جهان آراء به ادامه می‌نگارد:

در آن شب حضرت رسول اکرم ﷺ را به خواب دیدم که مرشدم سرش را در پای مبارک آنحضرت ﷺ نهاده است، و آنحضرت ﷺ فرمود: تو چراغ خانواده تیموری را روشن کرده‌ای، دل من از شنیدن این فرموده باغ باغ شد. وقتی که من به حالت خود آمدم در زبانم این رباعی بود که:

شاها تویی آنکه می‌رساند ز صفا
فیض نظر تو طالبان را بخدا
بر هر که نظر کنی بمقصود رسد
نور نظر تو شد مگر نور خدا

او می‌نویسد از فیض پیر دستگیر و مرشد کامل، به من ایمان راستین رو آورد و هر کسی را که به ذات مطلق عشق و محبت ورزد، او انسان کامل است اگرچه او «زن» باشد. شیخ عطار در مورد حضرت رابعه نوشته است:

آن نه یک زن بود بلکه صد مرد بود
پای تا سر جلمه غرق درد بود

جهان آراء در حالت شوق و وجد، بدون فکر و تأمل در مورد مراد و مرشدش اشعار ذیل را سروده است:(۲۹)

شوق تو مرا در بر می‌گیرد و می‌مالد
هر لحظه و هر لمحه این ذوق تو می‌مالد
پیر من و خدای من، دین من و پناه من
نیست کسی بغیر تو شاه من و الله من
ای شاه ز یک نظر بکردی کارم
شاباش بتو چه خوش نمودی یارم

دریـــاب رهـــی کـــوچهٔ آن مـــلا شـــاه
کـــــو هست خـــزینه دار تـــوحید الله

اورنگ زیب و ملا شاه

اورنگ زیب وقتی که بر سریر سلطنت جلوس کرد، در این گمان شد که ملا شاه، پیر داراشکوه، و جهان آرا بود، نشود که مریدان متحد گردند و فتنه‌ای را دامن زنند، از همین رو به ملا شاه دستور فرستاد تا به دربار حاضر گردد.

شـــیر خـــان مـــی‌نویسد: در آغـــاز او بـــرون شـــدن از کشـــمیر را نمی‌خواست، اما والی کشمیر با جبر او را فرستاد. ملا شاه در نیمه راه، راجع به تاریخ جلوس اورنگ زیب، رباعی ذیل را نوشت و به دهلی فرستاد.

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت
حـــق ظـــاهر شـــد، غـــبار بـــاطل را رُفت
تـــاریخ جـــلوس شـــاه حـــق آگـــه را
ظل الحـــق گـــفت ایـــن را حـــق گـــفت(۳۰)

شیر خان در مورد تبصره نموده می‌نگارد: در فضل و بلاغت ملا شاه در نزد رمز شناسان سخنوری، ازین دلیل والاتری وجود ندارد. اگر با تعمق مطالعه گردد، او در حقیقت در این رباعی تعریف خویش را کرده و در ضمن پادشاه را نیز ممنون گردانیده است.

زمانی که اورنگ زیب رباعی راخواند، از احـضارش بـه دربـار دهلی چشم پوشید و برایش اجازت داد تا در لاهور اقامت کند.(۳۱)

شیر خان هر معنای را خواسته باشد می‌تواند از رباعی یاد شده استنباط کند، من هم کدام داوری نیستم تا در این مورد حکمی صادر

کنم، اما اینقدر می‌گویم که او پادشاه را «ظل‌الحق» خوانده، حق شاعری و فقیری خویش را ادا کرد. اما حق یک مجاهد درویش را ادا نه نموده و در مورد قتل شاهزاده‌ای که او را: کامیابا، آفتابا، جهانتابا، حل مشکلا، صاحبدلا، عاقلا، کاملا می‌خواند، با خاموشی خویش، بر عمل پادشاه صحه گذاشت یا در این خاموشی، سلامتی خود را در نظر داشت.

در مکتوبات ملا شاه، نامه‌ای است به نام اورنگ زیب او در آن نامه برای اورنگ زیب دست دعا بالا نموده می‌نگارد:

«حق سبحانه و تعالی آن برگزیدهٔ خالق و خلائق را که دستگیر ظاهر و باطن است، بر طبق مزاد الی یوم المیعاد داراد»(۳۲)

بعد از تخت نشینی او را مبارکباد گفته دعا کرده است که:

«ظل آن ظل الحق، ممدود الی الموعود»(۳۳)

اینکه چه تاثیری پس از آگاهی یافتن از رباعی یاد شده و نامهٔ مبارکباد پیر طریقت در دل‌های شاه جهان و جهان آراء پدید آمد، مشکل است بتوان آن را حدس زد.

خافی خان در تبصره آن رباعی می‌نگارد که: در الفاظ آن اشاره «ابطال ارادت مرید کامل» بدست می‌آید، یعنی ارادت داراشکوه را باطل قرار داد.(۳۴)

حضرت ملا شاه در لاهور وفات یافت و نزدیک مرشد خویش به خاک سپرده شد. در کتاب‌های عمل صالح، ریاض الشعراء و مرآةالخیال و شاهجهان نامه، مؤلفه علاءالملک تونی و تذکره ملا قوشجی تاریخ وفاتش بسال ۱۰۷۲ ه درج شده است. خزینةالاصفیا،(۳۵) سال وفاتش را ۱۰۶۹ ه گفته که صحیح نیست. اعظمی مصنف تاریخ کشمیر نوشته است که ملا شاه تاریخ وفات

خویش را ازین مصرع استخراج کرده است:(۳۶)

«داد در توحید ملا شاه جان» (۱۰۷۲ ه)

توکل بیک، مرید خاص ملا شاه، همراه با ذکر سال ۱۰۷۲ ه‍ق در سال وفات مرادش، پانزدهم صفر المظفر را نیز علاوه میدارد یعنی ۱۵ صفرالمظفر سال ۱۰۷۲ ه‍ق.(۳۷)

مصنّف و عارف

حضرت ملا شاه در پهلوی اینکه صوفی، عارف و پیر طریقت بود، مصنف و شاعر نیز بود. یک نسخهٔ مکمل کلیات او در کتابخانهٔ عامهٔ شرقی بانکی پور موجود است که تفصیل آن به قرار ذیل است:(۳۸)

جلد اول: تفسیر سوره فاتحه، سوره بقره، سوره آل عمران، سوره یوسف.

جلد دوم: رسالهٔ بسم الله، رسالهٔ حمد و نعت و منقبت، یوسف و زلیخا، رسالهٔ دیوانه، رسالهٔ مرشد، رسالهٔ ولوله، رسالهٔ هوش، رسالهٔ تعریفات، خانه‌ها و باغات و منازل کشمیر، رسالهٔ نسبت.

جلد سوم: رسالهٔ شاهیه، دیوان اول، دیوان دوم، شرح رباعیات، رقعات، قصاید عربی.

ملا شاه به مثابه صوفی عارف در تصانیف خویش، عقاید و خیالات خویش را اظهار کرده است. ما خلاصه رسایل او را تقدیم نموده بر خیالات او نیز روشنی می‌افگنیم.

از بیانات او، شخصیت، سیرت، و مقامات معنوی‌اش، نیز دانسته می‌شود. داراشکوه نیز در آثارش: سکینة‌الاولیاء، مجمع البحرین و حسنات العارفین تعلیمات او را بیان کرده است. تشریح افکار و عقاید او را، ما در تشریح مثنویاتش در خواهیم یافت.

داراشکوه در سکینةالاولیاء در مورد تعلیم و هدایت مرشدش به سوالی پاسخ داده که از آن چند نکته دقیق روشن می‌شود. بنا به نوشتهٔ او ملا شاه عالمی بود عمیق و دارای نگاه دقیق که خلاصه‌اش این است.[۳۹]

داراشکوه نوشته است:

مشایخ سلف را عقیده بر این است که اگر صوفی هزار سال هم عمر کند، در حالت ارتقا می‌باشد. او حدیث نبی کریم ﷺ را نقل می‌کند که «من استوی یوماً فهو مغبون» یعنی اگر سالک یک روز به یک روش باشد او در زیان است. جمهور نیز به این نظر اند. اما از برکت مرشد خویش، غوث‌الآفاق، استاد اهل‌الله، عارف بالله حضرت مولانا شاه بر من منکشف گردیده است که نهایت و مراتب کمال صوفی این است که او به کمال رسیده و از ترقی می‌ماند. برخی مردمان این قول نبی اکرم ﷺ را ذکر می‌کنند که:

«لی مع الله وقت لایسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل» و این را دلیل می‌آورند که از آن تنزل احوال ثابت می‌شود. برای پیغمبر در یک وقت همچو حال و اینچنین جمعیت حاصل نمی‌شود. داراشکوه فرموده است: ازین حدیث هیچگاه این ظاهر نمی‌شود که بر رسول اکرم ﷺ گاهگاه همچو حالت میسر می‌گردید. برای آنجناب، کمال وحدت حاصل بود و تفرق هیچگاه در آن دخل نداشت. در نفحات الانس یاد شده است که برخی اولیاء الله بی‌نشان، و بی‌صفت اند و کمال حال این است:

آنراکه نشان نیست نشانش یابیم

اگر ترقی و تنزل، رنگ و بو، ظهور و بطون، کمال و زوال، در ذات خداوندی در حد کمال آنست، پس آن صوفی موحدی که در مرتبه

صوفیت و تجلیت، عین حق شده است نیز تغیری نمی‌پذیرد. زیرا در آنصورت موحد با حق یکجا گردیده، خود حق می‌گردد. پس والاتر و بالاتر از حق چه است که بدان رسد. زیراکه بالاتر از سیاهی رنگی نیست. هرگاه شخص عین تجلی و متجلی نباشد، او از دویی رهایی نیافته، نزد کاملین مشرک پنداشته می‌شود.

داراشکوه در اثرش «حسنات العارفین» فرموده‌های پیر طریقت خویش را شطحیات خوانده و به رشته تحریر کشیده است، در آن جمله حرف‌های هم است که او در سایر تصانیف خویش نیز درج کرده است، ما از جمله نمونه‌ای از آن‌ها را ذکر می‌نمائیم: «ایمان عرفان است، کافر کسی که بی‌ایمانست. مؤمن آن کافری که بحق رسیده و حق را دیده و شناخته و کافر آن مؤمن که بحق نرسیده و نه حق را دیده و نه شناخته. نزد خاصان، حقیقت کفر و ایمان دگر است، مؤمن و کافر کسی دیگر بود.»(۲۰)

مفسر

حضرت ملا شاه تفسیر برخی سورت‌های قرآن کریم رانوشته است. و در تفسیر خویش طریق تصوف رادر نظر داشته و در معانی آن از تأویل کار گرفته است، یقیناً تعبیر ملا شاه، نه منظور خدا بوده و نه رسول خدا* آنرا بیان فرموده‌اند و نه از سیاق و سِباق کلام، آن معانی قابل اخذ است. مگر جناب ملا شاه با ذهن دراک خود خواسته است از نگاه عرفانی، جامه تصوف بر تن آیت کند، ما در اینجا طور نمونه تفسیر دو آیه را نقل می‌کنیم:

«این آیه می‌باید در شأن اولیاء الله باشد و معنیش چنان بود که ختم الله علی قلوبهم، مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای اولیای خود تا ساحت

آن فضای با صفا که به حکم:

قلب المؤمن عرش الله تعالی هر یکی بارگاه کبریاست از خس و خاشاک وساوس نفسانی و غبار کدورت هواجس شیطانی پاک باشد و علی سمعهم و بر گوشهای آن‌ها که دریچه‌های شهرستان قلوب اند تا از دخل کلمات لاطائل مسدود مانند و علی ابصار هم غشاوة و بر دیده‌های ایشان پرده ایست از سرادق عظمت و جلال و جلباب حسن لایزال که در تماشای آن به جمال ناسوت و ملکوت نظر نگمارند و لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست شربتهای بزرگ در مزه و حلاوت»(۴۱)

در مورد تفسیر آیت دیگری می‌نگارد:

«یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری، فرمود ای کسانی که ایمان حقیقی آورده‌اید، نزدیک نماز نشوید وقتی که حالت سکر و مستی حق آید، سکر حالتی است بلندتر از نماز گزاردن. . . اگر مستی مجازیست قرب نماز ممنوع است تا نماز ملون و ملوث نشود، درین صورت عزت نماز است و اگر سکر حقیقی است بازهم قرب نماز ممنوع است درین صورت عزت سکر از حق بگذرد»(۴۲)

شاعر

ملا شاه نخست صوفی بود و سپس شاعر. چون زندگی او لبریز از افکار و احساسات بود و از شدت همین جذبات، طبیعت او موزون گردید.

ملا شاه از کلام پیشکسوتان متأثر نبود و نه کلام آنان را نمونه شاعری و طبع آزمایی خویش قرار داد. تا از این ریاضت شعری در کلامش پختگی آید، از همین رو در کلام او اکثر اوزان و قوافی، شکار سُقم بود و مثال‌های تعقیدات لفظی نیز در سروده‌های او، فراوان یافت

می‌شود. ملا شاه خودش این خامی را احساس می‌کرد، او خود گفته است:

اصلاح کن از فضیلت وافیه
گر رفته ز دست وزن یا قافیه

با وجود این او به شاعری خود افتخار می‌کند، چنانکه گفته است که شعر من صدای دل من است که بی اختیار از زبان من بیرون میجهد.

شعر من شعر اختیاری نیست
اختیاریست ناز کاری نیست
شعر من آن تبسم شیرین
زخم دندان عقدهٔ پروین
شعر من آورد چه مضمون را
دل بدست است طبع موزون را

او در بیان ویژه‌گی‌های کلامش می‌گوید:

در کلام من معانی را جستجو کنید، زیرا من از دنیای الفاظ بیگانه هستم، واژه‌ها با معانی من هماهنگی ندارند.(۴۳)

می‌زنم از ره معانی دم
که بالفاظ نیستم محرم
مست مستور معنی سخنم
لفظ نامحرم است من چکنم
معنی ما بلفظ در ناید
در خور فیل خانه می‌باید

اگر چه مثنوی‌ها بیشترین بخش را در کلیات ملا شاه احتوا می‌کند، که باید ممارست او را در سرودن اشعار عرفانی و توصیفی بیشتر می‌ساخت، با وجود آن، کلام او پختگی مطلوب را دارا نمی‌باشد. از

همین رو نمی‌توان مثنوی‌های او را همطراز با مثنوی مولانای روم، حدیقةالحقیقت سنایی یا گلشن راز دانست.

ملا شاه، رموز و حقایق تصوف را در رشته نظم کشید. از نقطه نظر علمی کار او با اهمیت است. اما از دیدگاه صنعت شعری، جایگاه بلندی ندارد. رباعیات ملا شاه نیز همین حال را دارد. در بخش مربوط به مثنویات و رباعیات، ما تجزیه و تحلیل خود را بیان نموده در اسلوب، محاسن و معایب شعری او کوتاه اشاراتی خواهیم داشت.

اکنون ما تبصره خویش را به طور جداگانه در مورد تصانیف او یادآوری می‌نمائیم.

تصنیفات

رساله مرشد:

رساله مرشد، رسالۀ مختصری است که بخش بیشتر آن منظوم بوده، جسته جسته در آن نثر هم آمده است. ملا شاه که نظریات خویش را به رشته نظم کشیده، رباعیاتی را نیز در آن شامل ساخته است.

ملا شاه در رساله مرشد پس از حمد و نعت، آرای بنیادی‌اش را در مورد تصوف و سلوک بیان کرده است.

ذات مطلق همراه با صفات خود در جمادات، نباتات، حیوانات و انسان ظهورپذیر شده است. بویژه انسان، توان حمل صفات خداوندی را داراست. صفات اشیاء، عارضی است و صفات خداوندی دائم و قائم.

ملا شاه با نظریه افلاطون مخالفت خویش را اظهار داشته و گفته است که دنیا ما وهم محض نیست.

آنانی که جهان را تعین محض یعنی وهم می‌دانند، از حقیقت بی

خبراند.

مصنف به وحدت وجود قایل است او طور مثال می‌گوید در هر ذره، خورشیدی و در هر قطره، دریایی نهفته است. یکجائی قطره با دریا و ذره با خورشید سعادت بزرگی است یعنی در فنا، بقا است. انسان نیز از تقیدات و تعینات بری شده با ذات خداوندی پیوست می‌گردد. و مانند رسول الله * به «لی مع الله وقت» سرافراز می‌گردد. ملا شاه در مقامی این نکته را بیان کرده است که عاشق به معشوق وقتی نزدیک می‌گردد که از او دور گردد و از همین دوری، لذت پدیدار می‌شود.

حضرت ملا شاه از آن صوفیانی است که به شرع ظاهر و باطن قایل می‌باشد. برای اهل ظاهر، تنها پاکیزه‌گی ظاهر کافی است اما برای اهل باطن، پاکیزه‌گی دل نیز ضروری است، زیرا برای کامل شدن، پاکیزه‌گی ظاهر و باطن هر دو لازمی است.

ملا شاه معتقد است که «اناالحق»، «انت الحق» و «هوالحق» گفتن هر سه درست است.

صوفی با فراگیری علم مفرد و بسیط، فانی فی‌الله یا باقی بالله می‌گردد و با سیر فی ذات الله، درجه کمال را حاصل می‌کند. ملا شاه علم را بر چهار گونه تقسیم می‌کند:

علم مفرد، علم مرکب، جهل مفرد، و جهل مرکب. در مورد توضیح علم مرکب گفته است، «خوانی و دانی و باید که بر سر او مانی و به دل خود نشانی».

ملا شاه در بخش آخر رساله مرشد تحت عنوان «در مذمت عزیزان ناکس و شیخان نارس» مریدان مخلص را چنین با خبر کرده است که مرید نااهل از ریا، کار گرفته صرف مال خوری می‌کند، و پیر نالایق،

غول بیابان گردیده مردم را گمراه میکند، لذا از او خویشتن را برحذر دارید.

از وجه تسمیهٔ رسالهٔ مرشد نیز بر مـی‌آید کـه در آن حـرف‌های بنیادی تصوف را بیان کرده و بر تعمیل هدایت پـیر و مـرشد تـلقین می‌کند.

***

رسالهٔ شاهیه:

این رساله را یا به مناسبت اسم خویش (ملا شاه) شاهیه گذاشـته است و یا بخاطر مریدان خاص یعنی شاهجهان، داراشکـوه و جـهان آراء، آنرا رساله شاهیه نامیده است، زیرا در اشعار حمدیه‌ای کـه در تمهید آن مثنوی آمده است، به آن سه نام نیز اشاره صـورت گـرفته است. از این اشعار عقیدت و ارادت ملا شاه نیز آشکار می‌گردد. اشعار این است:[۴۴]

ای تو شاه جهان و تو دارا
ای تو دارا و تو جـهان آرا
بـــتو شـاه جـهانی قـائم
به تو دارائی جـهان دائـم
هـمه شـاه جـهانیت دارا
تو و دارای هـر جـهان آرا

موضوع این مثنوی نیز تصوف است و در آن ذکر عارف و مقامات وی آمده است و به مقارنه دیگر رسایل، در مـطالب آن تسـلسل و هماهنگی بیشتر مشاهده می‌گردد. در آغـاز بـیان تـوحید، کـثرت و وحدت، تنزیه و تشبیه، جلال و جمال و سایر صفات الهی آمده است سپس حسن و عشق را با مقارنه مورد بررسی قرار داده است، بعد از آن

به وسایل معرفت خداوندی، روشنی انداخته است. از دیدگاه ملا شاه بدون علم، نه حقیقت خداوندی درک می‌شود و نه کمال عشق نصیب می‌گردد.(۴۵)

علم اگر نیست عین بینا نیست
علم اگر نیست حق هویدا نیست

ملا شاه برای علم همان سه درجه معروف آنرا به رسمیت می‌شناسد، یعنی علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، در جمله وسایل علم، او در آخر رساله‌اش برای تجلیت و تزکیت قلب و ذهن عارف عناصر ضروری را چنین بر شمرده است: ایمان، اسلام، تقوی، ورع، اخلاص، طلب، مجاهده و مشاهده. سپس به بیان مقامات صوفی و عارف پرداخته و گفته است که آن مقامات عبارت اند از: محویت، عینیت، بقا، فنا، بعد از فنا بقا و بقا بعد از فنا.

ملا شاه رساله شاهیه‌اش را با توحید آغاز و با توحید به انجام رسانده است. از کلمه «ختمیه» تاریخ تألیف آن بدست می‌آید یعنی سال ۱۰۵۵ هـ‌ق.

سالک بدون پاکیزگی قلب و نظر یک قدم پیش گذاشته نمی‌تواند، اما ملا شاه، «یزدان فهمی» و «یزدان‌گیری» علم را نهایت مهم می‌گوید. او گفته است که ضرور نیست سالک درویش شود، خرقه برتن کند، ریاضت و مجاهدت نماید، بلکه بایست همراه با فهم و درک از علم حقیقی نیز بهره‌مند باشد.

ملا شاه فضایل علم را چنین بیان میکند:(۴۶)

علم راه وصال را بنمود
علم بنمود سر غیب و شهود

علم از مرشدت وصال نماست
بخدا دیدهٔ علم مرشد ماست
علم یعنی که آفتاب جمال
سینه را آفتاب‌ها ز خیال
علم یعنی خیال‌های بلند
که گرفت آفتاب‌ها به کمند
علم یعنی که عرش را پایه
که به کرسیش گشته همسایه

ملا شاه با بیان حیثیت علم در رساله شاهیه، تکوین کاینات، آفرینش و ارتقای آدمی را نیز ذکر کرده است. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی برای تکمیل آدم چهار مرحله را ذکر کرده بود یعنی، جماد، نبات، حیوان و انسان. ملا شاه حلقه دیگری را در میان نبات و جماد ذکر کرده و آن را مرجان گفته است که در میان جماد و نبات قرار دارد. و به این ترتیب در میان حیوان وانسان، فیل و میمون را به مثابه حالت برزخی میان آندو یاد آور شده است، که این یادآوری او قابل غور و حیرت‌انگیز است. و ازین گفته او این مطلب به وضوح درک میگردد که داروین یگانه کسی نبود که انسان را صورت ارتقایی میمون می‌پنداشت.

مثنوی «رساله شاهیه» همچنان حامل محسنات شعری نبوده و ملا شاه در آن افکار و اندیشه‌های خویش را به رشته نظم کشیده است، برعلاوه لغزش‌ها در قوافی، مثال‌هایی از تعقیدات لفظی نیز به نظر می‌آید، ملا شاه خودش نیز آنرا احساس کرده، طوری که در خاتمه می‌نویسد:

اصلاح کن از فضیلت وافیه
گر رفته ز دُست وزن با قافیه

اما با وجود این سُقم لفظی، ملا شاه به حسن فکر خویش افتخار می‌کند و می‌گوید:(۴۷)

لفظ و معنی این کلام من
همه حسن است جان من با تن
جان من بنگر این خیال مرا
من و جان بخش قیل و قال مرا
علم شامل بود کلامم را
خواجه همراه دان غلامم را

رساله ولوله:

این مثنوی کدام موضوع مستقلی ندارد. ملاشاه نام رساله‌اش را شاید بخاطر یادداشت «ولوله» گذاشته باشد، زیرا در شعر نخستین آن واژه ولوله آمده است.(۴۸)

از ولوله وصال یارم
بنگر دل آفتاب زارم

عناوینی که در این مثنوی درج شده عبارت اند از:

در تعریف آتش، در تعریف حُقه، در تعریف گوهر، امانت، جواب دادن فرزند آدم آسمان و زمین و کوهسار را، در تعریف عشق، در تعریف دل، در تعریف نوروز، نسبت به شب، در تعریف بهار، در تعریف کمان، در تعریف بند، در تعریف مرشد خود، در تعریف دزد، در تعریف بخت، در تعریف درد، در تعریف ازل و ابد، در تعریف نمک، در تعریف نقطه، در تعریف عشق، در تعریف آتش، در تعریف صبر، در

تعریف قرار.

در مورد عشق و آتش دو بار نوشته است.

اصل محیط فکر ملا شاه، تصوف و عرفان است، همراه با آن حرف‌هایی در مورد کائنات و الهیات نیز می‌آید.

عشق، صبر، قرار، دل، درد، بخت، ازل، ابد، نقطه و مرشد عناوینی است که محور حرفهای عارفان و صوفیان را تشکیل می‌دهد، اما نباید چنین گمان کرد که در مورد آن موضوعات، وی حرف‌های وصفی یا توضیحی گفته باشد. بلکه او به مسایل تصوفی بر می‌گردد و همه را به آن رجعت داده، برملا می‌کند که صوفی اندر کدام باب سخن نگوید.

ملا شاه کیفیات و احساسات دل و دماغش را لابد در اندیشه هایش به میان می‌کشد.

مثلاً در مثنوی «ولوله» عنوانی است بنام «تعریف نمک» که شما خود در می‌یابید که او رُخ اندیشه هایش را در مورد نمک به کدام طرف متوجه می‌کند.(۴۹)

با بی نمکی چو زندگانیست
تلخت همه پیری و جوانیست
این نیست که در جهان نمک نیست
افتاده جهان جهان نمک نیست
از بی نمکی همه بجوشی
با کان نمک چرا نجوشی
باشی نمکین همه برفتار
از جلوه کنی جهان نمک سار

در مورد تعریف دزد نیز به چند بیت توجه فرمائید.(۵۰)

یــا مـا دزدیـم ازوست کـالا

یــا او دزدست و دست بـالا

او بـــرد مـــتاع خـــانهٔ مـــا

خـــالی کــرَد او خــزانــهٔ مـا

ای کاش که مـال مـا بـبردی

لیکـــن مـــا را بـما سـپردی

مـــا را از مـــا ربـــود آن دزد

چیزی از ما نـماند جـان دزد

حضرت ملا شاه عقاید و نظریاتش را در هر شعر اظهار می‌دارد و کسی که با دنیای افکار تصوفی آشنا باشد، مطالب او را درک می‌کند. افکار تصوفی نضج یافته و به مرحله‌ای رسیده بود که شاید افزودن آرای جدید در آن گنجایش نمی‌داشت، از همین رو روش صـحبت و تفهیم صوفی عارف شکل جدید اختیار کـرده، هـمراه بـا آن ژرفـای اندیشه و شدت احساس، در مطابقت با ظرف کمالش، بر ملا گردیده می‌رود.

جناب ملا شاه به حقانیت اندیشه هایش یـقین کـامل دارد. او در سروده هایش در این ارتباط می‌نویسد:

روی حق بین درین ورق‌ها

حــقا حــقا و ثــم حــقا

ملا شاه در اکثر مواقع بر مقامات و مدارج روحانی خویش پرتو می‌افگند، مثلاً این شعر او:

شه تـا بـه قـرار آشنا شـد

از هر طرفی خـدا خـدا شـد

جمعیت خاطری که در ماست
بـر هـم زن عـقدۀ ثـریاست

او در ضمن حرف هایش، اکثراً مخاطب را نیز با اندیشه‌های خویش شریک ساخته و به او طریقت خویش را تلقین می‌کند. مثلاً:

از هستی وهم خویش بگذر
بگذر از خویش شو قـلندر
مـحروم ز تـاب آفـتابی
بـاشد دل کـافر کـتابی

جناب ملا شاه نخست صوفی بود، سپس شاعر. در برخـی مـوارد اشعار او روان، پخته و به سهل ممتنع نیز رسیده است، اما در برخی مواقع توجه به الفاظ نکرده است، از همین رو در کلام او ابهام و تعقید معنوی پدیدار شده است. مثلاً:

ظالم با نـفس خـویش بـودی
زین ظلم او را گـره کشـودی -
با شـیرینی اگـر زنـد کـوس
سر خم‌کن و پای بیخ را بوس
زن بر سـر آسـمان زمـین را
بـربا ز مـیان مـه یـقین را

رسالۀ هوش:

عنوان، کدام موضوعی را وضاحت نـمی‌کند، زیـرا هـمه مـثنوی مشتمل بر موضوع هوش نیست، اما اگر به گسترده‌گی هـمه اشـعار مثنوی در ارتباط به تأثیر هوش و معاونتش را در پرورش و تربیت مد نظر گیریم، عنوان «هوش» در این رساله توجیه می‌یابد.

در شعر دوم آغاز مثنوی آنچه استعمال شده در شناخت این مثنوی یاری می‌رساند. دو شعر آغاز این مثنوی چنین است:[۵۱]

طرز خاموشی و طرح گفتن
همه کس میداند غیر از من
منکه از هوش جدا می‌افتم
نیم خیزی نه چها می‌افتم

حضرت ملا شاه در مثنوی «هوش»، در موضوعاتی اظهار خیال فرموده است که از آن تربیت روحانی بدست می‌آید، برخی عناوین عبارت است از:

در تعریف گوش شنوا، در تعریف چشم بینا، در تعریف زبان، تعریف سخن و برکت علم، در تعریف محقق، در بیان گرسنگی و سیری. از عناوین یاد شده به وضاحت برمی آید که یک صوفی پاکباز و مرشد طریقت، برای مریدان با صفایش، چه نکات لطیفی را بیان می‌کند.

در رساله «هوش» مثل رساله «ولوله» برخی عناوین بیگانه از موضوع به چشم می‌خورد، مثل: دف، نی، پنج ستاره، دوازده برج. در آخر مثنوی در ارتباط دلبر، محبوب، لباس، اسپ، باز، چوگان بازی، و شاطر محبوب، اشعار تعریفی و توصیفی نگاشته است.

ناله فراق «نی» مشهور است، ملا شاه در مورد صورت‌های گوناگون نی یعنی نی قلم، نی تیر، نی بوریا، نی شکر، نی نیچه، تنباکوکشان و ... توضیحات داده است.

مثلاً در مورد نی می‌نویسد:[۵۲]

از لب نـــای رســیدی سـخنم
سینه سوراخم و آتش بـه تـنم
دهن تنگ چـه مشکـل گـوید
هر چه گوید هـمه از دل گـوید

جناب ملا شاه در جایی، یکی از باورهای بنیادی خـویش را بـه صورت نثر توضیح میدهد تا در درک افکار او آسانی پدیدار شود، او فرموده است:

«سخن در بزرگی انسان که آنچه می‌بیند در خواب، یا در مرگ از انسان و حیوان و زمین و آسمان و ستاره‌ها و ماه و آفتاب و غیر این‌ها از هر باب، چه بهشت و دوزخ، همه را در خود مـی‌بیند، بـیرون ازو چیزی نیست بلکه خود همه این همه است و خود غافل از خود است و از وسعت باطن خود «و لقد کرمنا بنی آدم» «ولقد خلقنا الانســان فـی احسن تقویم» یقین که حق تعالی مظهر کل است و انسان تخم آن مظهر و آنچه در تخم است، بعد از تربیت اصل خود را که مندرج است در آن تخم به ظهور خواهد آورد. اگر تخم ضایع شـود، ظـهور کـل را کـه مندرجات باشند، ضایع کرده باشد. الانسان بنیان الرب، من هدمها(؟) فقد هدم الکعبة»[۵۳]

از مطالعه مثنوی «هوش» برمی‌آید که ملا شاه نـه تـنها عـقاید خویش را به صورت نظری تلقین می‌کند، بلکه به تربیت دل نیز همت گماشته و واقعاً کعبه خداوندش می‌سازد. از همین رو دیگران را بـه سوی عرفان و آگهی دل دعوت می‌کند.[۵۴]

از تو ای خواجه همین خواهم
شـــوی آگـــه ز دل آگـــاهم

ای که داری ز برونم خبری
ای برونی به دورنم نظری
دل که هرگاه بقا بالله شد
داند آنکس که ز دل آگاه شد

ملا شاه حال دل خویش را بیان و این را نیز گفته است که حال دل من چگونه معلوم می‌شود:

دل من چیست یکی میل تمام
سوختم در آتش میل کدام
شرح این میل کرا بر خوانم
کش در آتش نفسی بنشانم
او در آتش نفسی بنشیند
حال دایمی مرا بیند
ما و آتش چو بهم آغوشیم
چیست آغوش بهم در جوشیم
نکنی در آتش گر مسکن
سخن عشق نگردد روشن

آری! حرف‌های که از همچو دل آگاه و دل تابان برون شود، حتماً اثر می‌کند، چنانچه ملا شاه خود می‌نویسد:

هر که از حرف شه آگه شد
بادشه بود گدای شه شد
شه که از حرف کشاید لب خویش
روزها خلق کند از شب خویش
چونکه با پادشهان راه نماست
شاه گویش چه شد ار شاه گداست

درین اشعار به عقیدت و ارادت شاه جهان، داراشکوه و جهان آراء اشاراتی دیده می‌شود که مریدان صفا کیش او بودند.
شاه صاحب در شعر زیر به این سخن اشاره کرده است که هر که در عشق خداوندی کامیاب گردد، افلاک در برابرش سر بر زمین خواهد گذاشت.

شاه را هست چو مهر آن ماه
پای به فرق فلک دارد شاه

رسالهٔ نسبت:

رسالهٔ نسبت طویلترین مثنوی حضرت ملا شاه است. در ارتباط نام مثنوی در نخستین مصرع آن چنین اشاره شده است:

«حمد را نسبتی است با تو درست»

بخش بیشتر این مثنوی، عنوان ندارد. دو نسخه خطی این مثنوی در کتابخانهٔ پوهنتون (دانشگاه) پنجاب موجود است، این مثنوی از صفحهٔ ۱۴۳ تا ۳۴۵ آن مخطوطه درج است، در این مخطوطه در صفحهٔ ۱۷۸ آن عنوان حکایت چهار عنصر ذکر گردیده است، پس از آن دعوای حشر و جواب وجود مطلق می‌آید، سپس در مورد عوام، گفتگو شروع می‌شود، و ذکر صرف، نحو، بیان، بدیع، طب، فقه و حدیث تا صفحهٔ ۱۹۸ ادامه می‌یابد، از صفحهٔ ۱۹۹ الی ۲۲۰ عنوان بهاریات زیر بحث می‌آید. در بهاریات برعلاوه ذکر گل‌های رنگارنگ، گل شفتالو، گل سیب، گل خریفی، گل تاج خروس، گل مخملی، گل آفتاب پرست، گل مجازی و گل حقیقی یاد آوری می‌شود.
از صفحهٔ ۲۲۰ - ۲۸۴ مصنف حالات زندگی خویش را با تفصیل

بیان می‌کند، نام پدر و مادر، تاریخ تولد، تعلیم و تربیت، خویش را بیان نموده، خصوصیات قرآن خوانی، فاتحه، اخلاص، معوذتین و سایر سورت‌ها را بیان داشته، سپس به توضیح نماز، روزه، حج، زکات و کلمه می‌پردازد. از صفحهٔ ۲۸۴ - ۳۲۷ داستان عشق لیلی و مجنون را بیان می‌کند، ضمناً در آن از دل و دماغ و شعر حرف می‌زند. از صفحهٔ ۳۲۸ تا آخر بار دیگر تفصیلات زندگی نامه‌اش را نگاشته و یکبار دیگر آن علوم متداوله را ذکر می‌کند که از آن استفاده برده است.

از مندرجات بالا بر می‌آید که در مثنوی رساله «نسبت»، کدام موضوع خاص به صورت مسلسل مورد بحث قرار نگرفته است، البته سه چهار موضوع مثل دل، عشق، نفس، یقین و صوفی عارف به صورت جداگانه و واضح آمده است که در ارتباط هر کدام، اشعار روانبخش و عرفان‌انگیز موجود است. این مثنوی بخاطر اینکه سوانح حضرت ملا شاه را به تفصیل احتوا میکند، از اهمیت بیشتری برخوردار است.

حضرت ملا شاه بخاطر عدم تسلسل موضوع مثنوی‌اش، خود گفته است:

فصل و بابی نه در کتاب من
عددی هم نه در حساب من
باب در توبه و توکل نیست
فصل در صبر و در تحمل نیست

ملا شاه خودش در مورد اینکه در کلام او تعقیدات لفظی و معنوی موجود است، پاسخ گفته است. همچنان افزوده است که کلام او از لحاظ معانی بلند پایه، اما از لحاظ لفظی، کاستی‌هایی دارد.

مـــی‌زنم از ره مـــعانی دم
که بـالفاظ نـیستم مـحرم
مست مستور معنی سـخنم
لفظ نامحرمست من چکنم
لفـظ را جـامهٔ کـتانی بـود
پیش مهتاب معنیم فرسود
معنی مـا بـه لفـظ درنـاید
در خور فیل خـانه مـی‌باید

ملا شاه به این سخن افتخار می‌کند که اشعار او، آواز دل اوست و بخاطر طبع موزون او، آن اشـعار بـدون اخـتیار از زبـان او بـیرون می‌جهند.

شعر مـن شـعر اخـتیاری نـیست
اخـــتیاریست نـــاز کـاری نـیست
شـــعر مـــن آن تـــبسم شـیرین.
زخـــم دنـــدان عـــقدهٔ پـــروین
شـــعر مـــن آورد چـــو مـضمون را
دل به دست است طـبع مـوزون را
شـــعر مـــن هست دلبـر مـوزون
دلم آورد هـــــمره مـــــضمون
شعر من شعر نیست یک راز است
هـــمه مـضمونش از دل نـاز است
مـــن بـاین شـعر خـود اگـر نـازم
جـــای دارد بـــلند پـــروازم

در مقام دیگری فرموده است، این مضامین از دیگران اخذ نه شده

است، بلکه:

دل من چیست من نمی‌گویم
او همه من که من همه اویم
ای پسر هر که پرسد از دل شاه
راست گو لااله الاالله

* * *

مست مدهوش لی مع اللّهی است
لی مع اللّهی مست اللّهی است
این شراب خودی که من گفتم
لی مع‌الله ماند من رفتم

حضرت ملا شاه تشبیه به آتش یا مثال آوردن آتش را نهایت دوست می‌داشت، از همینرو حدّت و شدت در جذبات، کرب و درد در دل و سوز و گداز را با سوختن در آتشکده مترادف می‌داند.

ملا شاه در «رسالهٔ ولوله» نیز تمثیل آتش را پیش کرده و دل خویش را به آهنی تشبیه نموده که چون در آتش بسوزد، مثل آتش روشن گردیده و همچون آتش شود. و شخصی که از عشق دم می‌زند، ملا شاه او را به سوختن در همچو آتش مشوره می‌دهد. این حرف‌ها را از زبان خود او بشنوید:

من که در آتشی وطن دارم
چه بگویم دلی که من دارم
هیچگه فارغ از کشاکش نیست
هر که رو بروی آتش نیست
چشم با آتشی نمی‌دوزی
همه جا آتش و نمی‌سوزی

آتش گـــــل اگـــر نـــیفروزی
تـــا قـیامت در آتشت ســوزی

در سروده‌های بهاریات، جناب ملا شاه بر انواع و اقسام گل‌ها، آن تأثراتی را، اظهار داشته است که برای خواننده و شنونده قابل ملاحظه است، در تاریخ سخنوری، تاکنون شاید هر شاعری گل‌ها را موضوع سرایش‌های خود قرار داده و در سروده‌های خویش، ویژه‌گی‌های آن گل‌ها را بیان کرده و اثراتی که بر دل و دماغش نهاده تـوضیح کـرده باشد. اکثریت شعراء، گل لاله را به خاطر آزادی، سرخی، آتش، داغ و سایر خصوصیات آن به طور سمبول (نماد) در اشعار خویش آورده‌اند. اما ملا شاه گل لاله را بر سایر گلها فضیلت می‌دهد و از آن به گونه‌های مختلف اثرپذیر است. مطالعهٔ اشعار زیر ژرفای احساس و دقت نظر او را در این مورد آفتابی می‌کند، ما طور نمونه چند مصرع آن را نـقل می‌کنیم:

شـــد شـــفق در مـــیانه دلاله
او مـــــرا ســـاخت مـــحرم لاله
نسترن داغ شو که عالم ســوخت
آتشـــین روی لاله زار افـروخت
نســـترن آن عـــمامه ات وا ســاز
لاله آمـــــد بســـاز پـــا انـــداز
لاله اوراق آتشـــــین افـــروخت
در دهان ده زبان سوسن سوخت
هـــمه گـلها و آتشـــی بـه جگـر
آتشـــی از زمـــین کشـیده سـر

دوستان خـو بـه آتشـی سـازید
خـوش دلی را در آتش انـدازیـد
مـا کـه از حـرف لاله مـی‌سوزیم
هـمه در آتشـی شب و روزیـم
دل کـــه او داغ لاله‌ای دارد
در کــف خــود پــیاله‌ای دارد
به می سرخ دوخت چشم سـیاه
خــون مـاریخت بـه غـیر گـناه
بــر ســر داغ داغ بگــذاریــم
چــونکه از لاله چشـم‌ها داریـم
لاله را ضـم کـنم بـه نـافرمان
بـه تــماشائیان بـبخشم جـان
هـر دو بـخشند جـلوه را نـمکی
هـر دو انـدر شگـوفه‌انـد یکـی
لاله هر چند یک رخ گـل داشت
داشت پوشیده داغ بـلبل داشت
لاله افــروخت روی بـاغ از گـل
داغ از بــلبل است و داغ از گـل

(ص ۲۱۱ ب - ۲۱۲)

رسالهٔ حمد و نعمت:

این مثنوی مشتمل است بر حمد، نعت، منقبت و تعریف اولیاء. و در فرجام نکاتی را در مورد سلوک و معرفت بیان نـموده، کـتاب را خاتمه می‌دهد. همه مثنوی‌ها، در بندها تقسیم شده است، در هر بـند شانزده شعر است، شعر شانزدهم گریزی است به بند آینده.

در مورد حمد خدای عزوجل، یکصد و پنج نام را عنوان قرار داده و در مورد هر کدام پانزده پانزده شعر گفته است. در ارتباط نعت، پانزده بند به شکل تمهید آمده است، سپس سی بند در مورد نعت انبیاء علیهم السلام است و در آخر سی نعت رسول اکرم (ص) آمده است. در شعر آغازین هر تمهید، مخاطب‌ها را «ای بلبلان» گفته، حرف هایش را آغاز می‌کند. مراد شاعر از آن عارفان خدا، انبیاء و اولیاء است. همراه با کلمهٔ بلبل صفت خاص دیگری را نیز ذکر می‌کند، مثلاً بلبلان نگاه، بلبلان یقین، بلبلان وصال، بلبلان ندیم، بلبلان لقا و غیره. در نعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم ، در مورد تاریخ و سیرت آنحضرت اظهار خیال شده است.

مسایل ولادت، کودکی، بلوغ، ازدواج، واقعه غار حراء، نزول وحی، معراج، تربیت امت و شمایل نبوی با تفصیل بیان شده است.

پانزده بند آخرین، مشتمل است بر پنج بند سلوک ظاهری یعنی توبه، توکل، تحمل، صبر و رضا، و پنج بند سلوک باطنی یعنی عالم مثال، عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم لاهوت و انسان کامل و پنج بند آخری عناوین کمال زهد، کمال طلب، کمال سلوک و کمال معرفت را تشریح می‌کند، و بند پنجم مشتمل است بر ختم کتاب.

این کتاب نیز در سال ۱۰۵۵ ه پایان می‌یابد و کلمه «ختمیه» تاریخ آن است.

تعریفات خانه‌ها و باغات و منازل کشمیر:

ملا شاه در عهد شاهجهان، در مورد مقامات کشمیر، به ویژه در تعریف باغ‌های آن مثنوی نگاشته است. او وضع و جزئیات ساختمان باغ‌ها را بیان نکرده، اما طراوت و شادابی، دلکشی و روح انگیزی

آن‌ها را برجسته نموده است.

ملا شاه قبل از همه، خانه، حمام و باغ خویش را تعریف کرده، که این همان محل نفیس، پاکیزه و اعلایی است که شاه جهان آنرا آباد کرده بود و ملا شاه در موسم گرما در آن اقامت داشت.

ملا شاه برعلاوه مسجد جامع، آب دل، کوه پاک، در مورد تعریف باغ نشاط، باغ نسیم، باغ طرب افزا، باغ جهان آراء، باغ محمدی، باغ عشق آباد، باغ بحر آراء، باغ شاه جهان، باغ سلطان داراشکوه، باغ شه آباد و نور باغ، اشعار زبده‌ای انشاد کرده است.

در تعریف عمارات و باغ‌ها از آنجایی که خلوص و علاقمندی ملا شاه نقش دارد از همین رو، شاعری و صوفی گری او با زیبایی کاملی جلوه گر است.

ملا شاه در بیان معرفت بعض مسایل مربوط سلوک و معرفت تنها ناظم است، اما در اینجا کلام او شکل شعر را می‌گیرد. و همراه با شگفتگی باغ، اشعار او نیز شگفتگی پیدا می‌کند. طور نمونه آنچه در تعریف باغ نسیم نگاشته ذیلاً درج می‌نمائیم:(۵۶)

دو دلی را بکنم پاره دو نیم

غنچه و گل شوم از باغ نسیم

هر سحر سیر کنم آهسته

گل شود غنچه و خندد پسته

همچو دزدان همه گردش کردم

که نسیمی نرسد با گردم

برسم بر در هر دروازه

خلد بنشسته بروی تازه

ناز بـر عـرش بـود از عـرششش
خم شود عرش که گردد فرششش
دیده شد اینهمه عالی طـاقش
چشم هرگز نـرسد بـا سـاقش

رباعیات ملا شاه:

رباعیاتی از حضرت ملا شاه در یک مجموعه جداگـانه در دست است که نسخه‌ای از آن مشتمل بر ۳۰۹ ورق در کـتابخانهٔ پـوهنتون پنجاب موجود می‌باشد. قطع متن آن ۷ انچ در ۴ انـچ(۵۷) و در ورق بیرونی نام کتاب تحت عنوان «رباعیات ملا شاه» درج شده امـا در ورق آخری «شرح رباعی تصنیف عارف بالله حضرت ملا شاه» رقـم یافته است.

این مجموعه نه تنها همه رباعیات را در بر دارد، بلکه شـرح هـر رباعی نیز در آن ذکر گردیده است.

در سی و پنج ورق اولی همراه با رباعیات، شرح آن‌ها به نظم و نثر نیز آمده است، اما در اوراق بعدی در برخی جای‌ها، شرح ربـاعیات صرف منثور است.

به صورت عموم همراه یک رباعی، شرح آن در دو شعر آمده است. تشریح در این دو شعر با رباعی ما قبل کدام تشریح و توضیح ویژه‌ای نیست، بلکه از مطالعه آن چنین بر می‌آید که آن، از رباعی جدا بوده، حامل موضوع دیگری است. که ما دو نمونه ذیل را تذکر می‌دهیم:

رباعی:

یک لولوی خـوشاب مـن یـافته‌ام
قـلب پُـر نـور و تـاب مـن یـافته‌ام

می‌خواست خضر آب حیات از ظلمات

از خـــانه آفـــتاب مـــن یـــافته‌ام

شرح:

آب حیوان ما پُر از جو شد

خضر ما را بما ازین رو شد

ظلماتست شـاه را سـینه

مهر را مـی‌نماید از کـینه

رباعی:

آنها که ندارند سر لطف بـمن

در افعال من همه دارند سخن

قائل بشریعت محمد هستند

لیکن بطریقت محمد دشـمن

شرح:

غـــافلان طـــریقت احـــمد

همه گـویند فـعل مـن را بـد

چون ز فعل نبی نه هشـیارند

غـافلان از حـقیقت کـار انـد

جناب ملا شاه خود در مورد این مجموعه رباعیات، نظر خود را نیز نگاشته است، او گفته است من مضامین ژرف و گسترده عرفانیات را با اختصار و ایجاز در سلک نظیم کشیده‌ام.

یک چند به نظم و نثر پرداخته‌ایم

یک مجموعهٔ مختصر سـاخته‌ایـم

بحریست درون کوزه کردیمش جـا

کانیست درون حقّه انـداخـته‌ایـم

او فرموده است من هوس شاعر شدن را ندارم، عرفان خود شعر می‌آفریند.

هرگز هوس شعر نبودم در سر

کین بار قید را بگیرم بر سر

کار عرفانست گناه من نیست

در تیز آتش دیگ زند دیگر سر

موضوع سخن در این رباعیات، تصوف و طریقت است و ملا شاه در بعضی جاها، مقامات روحانی خویش را نیز ذکر کرده است. این را نمی‌توان گفت که در آن شائبه تعلّی شاعرانه است، اما ضرور او ادعای مرتبه و مقام عرفانی دارد. فقراء به مقامی می‌رسند، که اعلان خصایل خویش را ناروا نمی‌انگارند، در این ارتباط ذکر این اشعار حضرت ملا شاه بیجا نیست.

آنکس که ز راه معرفت آگاه است

ملا شاه است عارف بزرگاه است

از تأثیر زبان او معلوم است

کامروز ملقّب بلسان الله است

***

لا مکانست در مکان من

زانست تأثیر در زبان من

غافلان را که می‌کنم هشیار

ممکن از واجب است خود سرشار

***

از دیدن جانان همه جانم امروز

پیری همه رفته و جوانم امروز

از آب و خاک و باد و آتش رستم

در رفعت قـدر آسـمانم امـروز

ملا شاه افکار و احساسات خویش را به سـادگی در رشـته نـظم کشیده و از صنایع شعری کار نگرفته است. اصطلاحات دقیق تصوف را نیز اندک استعمال کرده و رباعیاتش، روش تخاطب دارد که در آن حِدّت شگفتی و جذبات محسوس است. و دو رباعی ذیل ازین نقطه نظر از مقام بلندی برخوردار می‌باشد.

داری هوس کـباب دل ای خـونریز

دل سوختگان را همه زانی به ستیز

این آتش عشق آتش هیزم نـیست

هــرگز نـپزد کـباب در آتش تـیز

***

اندر پـی آن نگـار شـوخ سـر مست

بودم که شوم ز لعـل او مست الست

ناگاه یکـی بـه جـانب خـود دیـدم

در سینه خود یافتمش دست بدست

حضرت ملا شاه ندرتاً حالات زندگی خویش را نیز در سلک نظم کشیده است، مثلاً او گفته است:

ما به کشـمیر از بـدخشان آمـدیم

باز خـویشان از بـدخشان آمـدند

سال ما یک چل بجز ایشان گذشت

از پس چـل سـال ایشـان آمـدند

شرح رباعی:

در هزار و شصت، تاریخ تمام
گفته‌ام، بی بد خویشان آمدند

در یک رباعی با شاهجهان، چنین اظهار عقیدت می‌نماید.

ای شاهجهان ز اهل دردی شاباش
در عهد خویش طاق و فردی شاباش
دل را بوصال زنده کردی شاباش
شاباش درین زمانه مردی شاباش

در دو سه رباعی در مورد عمارات، تاریخ نیز می‌نویسد، در ارتباط جای و حوض آن، اشعار ذیل را از او درج می‌نمائیم.

سال بنای هر دو را گفت مؤرخ خرد
خانهٔ شه محمد و چشمهٔ شاه عارفان

***

گر تاریخ خانه می‌پرسی
خانه عارف‌اله بگو

***

به تعمیر تاریخ او گفت شاه
بگو چشمهٔ صاف داراشکوه

مکتوبات ملا شاه:

در کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب نسخه‌ای از رقعات ملا شاه بدخشی تحت شمارهٔ A.P.C IV,3 موجود است که عنوان آن «مکتوبات قطب الاقطاب غوث الآفاق عارف بالله حضرت مولانا شاه قدس الله سره» می‌باشد. این نسخه شامل ۱۲۷ ورق بوده، قطع بیرونی آن ۳.۲ انچ در ۶.۳ انچ است. قطع حصه مکتوب آن ۱.۷ انچ در ۴/۵ انچ است. هر صفحه

مشتمل بر یازده سطر و در هر سطر هشت یا نه کلمه است. خط آن هم شکسته بوده، نام کاتب و تاریخ کتابت آن درج نیست و ۸۶ رقعه را در بر می‌گیرد.
نام مکتوب الیه در هیچ نامه‌ای ذکر نه شده است، هر خط با جمله دعائیه «دولت دیدار نصیب» آغاز شده است.
داراشکوه در سکینة‌الاولیاء، رقعاتی را از مرشدش جناب ملا شاه نقل می‌کند، در آنان نیز همین جمله آغاز گر هر رقعه می‌باشد. همچنان به استثنای یک رقعه دیگر تمام رقعات به نام داراشکوه فرزند شاهجهان نگاشته شده است. و از آن بر می‌آید که حضرت ملا شاه مریدش را نهایت عزیز می‌داشت و او را با محبت و احترام زیاد مخاطب قرار می‌داد. در یک دو جای او را پادشاه ظاهر و باطن نگاشته است. و یک رقعه با القاب مندرج ذیل آغاز یافته است:
«خوشوقتا، محظوظا، محفوظا، کامیابا، آفتابا، جهانتابا، حل مشکلا، صاحبدلا، عاقلا، کاملا، سخن شنوا، راه روا»
نامه‌ای به نام اورنگ زیب نیز موجود است، این نامه از نقطه نظر تاریخی نهایت مهم است، زیرا از مطالعه آن بر می‌آید که ملا شاه مورد تفقد شاهجهان و داراشکوه بود. وقتی که شاهجهان اسیر شد و داراشکوه به قتل رسید، اورنگ زیب، ملا شاه را به نزد خویش فراخواند. ملا شاه در آن روزها در کشمیر بود، و نمی‌خواست از آن بیرون شود. اما والی کشمیر او را با جبر به نزد اورنگ زیب اعزام داشت، ملا شاه در اثنای راه، رباعی‌ای در تاریخ جلوس اورنگ زیب نگاشت و آنرا به دهلی گسیل داشت. وقتی که اورنگ زیب آن رباعی را خواند، آوردنش را به دهلی موقوف کرد و دستور داد تا در لاهور اقامت گزینند. آن رباعی این است.[۵۸]

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت
حـــق ظـاهر شـد، غـبار بـاطل را رُفت
تـــاریخ جـلوس شـاه اورنگ زیب مـرا
ظـــل الحـــق گـفت ویـن را حـــق گـفت

با درنظر داشت حالات یادشده، نامه‌ای است از ملا شاه به اورنگ زیب که یادگار آن زمانه است و بر روابط آن دو روشنی می‌افگند و ما آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

«جهت اورنگ زیب نوشته

دولت دیدار نصیب! شاهنشه را سلام درویش رسد، چه اول و آخر، چه پس و پیش رسد. آن فانی را هم سلام، او هم از تست. باقی باشی، سلامت از خویش رسد. حق سبحانه و تعالی آن برگزیدهٔ خالق و خلایق را به طبق مراد الی یوم المیعاد داراد. آمین!

بسیار بسیار بیش از پیش این درویش خیر اندیش به جهت جلوس ذات آن رأس الرؤس در احسن اوقات:

رباعی

داعی به دعا دو دست بر می‌دارد
از بهر تو تا دست بـرون مـی‌آرد
از روی زمـین مـبارکی مـی‌روید
وز سوی سـما مـبارکی مـی‌بارد

***

حافظ وظیفهٔ تو دعـا گـفتن است و بس
در بند آن مباش کـه نشـنید یـا شـنید

ظل آن ظل‌الحق ممدود الی الموعود.»

در این رقعات به صورت عموم به پرسشهای پاسخ داده شـده و

برخی دقایق مربوط به سلوک، طریقت و یا شناخت حق توضیح داده شده است. ملا شاه در یک دو جایی نیز اشاره کرده است که بر این مسایل در رسایل دیگر خویش توضیحات داده است.

در صفحه ۳۰ در نامه‌ای به پرسشهای منکر و نکیر، پاسخهای عارفانه داده است و در نامه دیگری در ارتباط روح، اندیشه‌های خویش را اظهار داشته است.

ملا شاه باوجود کمالات روحانی خویش، پابندی به قواعد و ضوابط شرع را ضروری می‌پندارد او خود نوشته است که:

«ما فقیر به مطلب رسیده هستیم از راه شرع برون شده نمی‌توانیم»

داراشکوه را چنین اندرز می‌دهد که:

«البته البته پاس شرع شریف میداشته باشید»

او معتقد بود که خداوند در آن چیزهای که خصوصیاتی گذاشته، بالضرور آن خصوصیات اثر خود را می‌گذارد. مثلاً او گفته است:

«پس در هر چه حق سبحانه خاصیت نهاده است کار خود میکند. آنکه گفته باشند که عارف موحد را تیغ و زهر و سنگ اثر نمی‌کند غلط محض است.»

اما از طرف دیگر به وجود صفات غیر بشری در رسول خدا* معتقد است، مثلاً او می‌نویسد که مگس در بدن مبارک پیامبر* نمی‌نشست، سایه‌اش بر زمین نمی‌افتاد، او آسمان را شق می‌کرد و می‌گذشت.

ملا شاه بخاطر تائید و تصدیق این روایات چنین استدلال می‌کرد که جسم آن جناب لطیف می‌گردید و به روح و هوا تبدیل می‌شد. بناءً مگس چگونه می‌تواند بر هوا بنشیند و هوا را سایه از کجا باشد و آسمان را مجال ممانعت از عبور هوا کجا؟

ملا شاه مانند صوفیه کرام برای سالک، سه منزل باور داشت: شریعت، طریقت، و حقیقت.

ملا شاه صوفی را به پنج نام مختلف یاد کرده است، طالب، سالک، واصل، عارف، صرف یاب.

در جایی گفته است صاحب دل مجموعه‌ای از پنج عالم است، عالم ناسوت، عالم مثال، عالم ملکوت، عالم جبروت و عالم لاهوت.

این تمام رقعات جنبهٔ علمی و توضیحی دارد. و در آن‌ها به احوال و واقعات سیاسی و تاریخی کمتر اشاره رفته است. البته در امور علمی و روحانی از تحقیق و کاوش کار می‌گیرد.

از طرز نگارش رقعات، سوز و اخلاص ملا شاه عیان می‌گردد. قدرت کلام در جملات ظاهر و هویداست. جمله‌ها عموماً کوتاه و در برخی جاها تلاش کرده است تا نثر مقفی نیز بیاورد.

روش ملا شاه در رقعات منطقی و استدلالی است که طور نمونه چند سطر زیر را نقل می‌کنیم.

«نهایتِ طلب سلوک است، نهایت سلوک معرفت و معرفت را نهایتی نیست، دروازهٔ معرفت همیشه واست. عارف را همیشه عبور بر آن در اسنت، تجلی غیر مکرر است و این سخن مقرر است.»

«خبر دار شدن ازین حقیقت ضروریست، واصل شدن با حقیقت چه جای مهجوریست، مهجور بودن، شیوه عاقل نیست، بی خبر خوش بودن بجز شیوهٔ باطل نیست.»

***

***

فهرست مآخذ:

۱ - کلیات ملا شاه، کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب شماره ۸۷ / S.P.I IV ص ۲۶۴.

۲ - مثنوی ملا شاه، نسخهٔ خطی پوهنتون پنجاب شماره ۱۵۸ و P.I IV ص ۲۳۹ - ۲۸۴.

۳ - صاحبیه، جهان آراء مطبوعه مضامین دار، - بمبئی ص ۶.

۴ - شاهجهان نامه یا عمل صالح، جلد سوم، لاهور ۱۹۶۰ میلادی ص ۳۶۵.

۵ - سکینة‌الاولیاء (ترجمه اردو) لاهور ص ۱۲۰ - ۲۲۲.

۶ - *Field, c, Mystical saints of Islam London, 1910 P.174*

۷ - *BeyrMacdonoldo. B, The r outh, 1965, P 195eligious attitude and life of Islam*

۸ - ۹ - کلیات جلالای طباطبایی، نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲۹۴۴ ص ۱۰۸ - ۱۱۲.

۱۰ - رساله نسبت، شامل مثنویات ملا شاه شمارهٔ ۱۵۸، Pi Vi ص ۳۴۱ - ۳۴۴.

۱۱ - ۱۲ - کلیات جلالای طباطبایی نسخهٔ خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲۹۴۴ ص ۱۰۸ - ۱۱۲.

۱۳ - صاحبیه - ص ۶.

۱۴ - سکینة‌الاولیاء، ترجمه اردو، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۱۵ - صاحبیه ترجمهٔ ص ۷ - ۸.

۱۶ - صاحبیه ترجمه ص ۷ - ۸.

۱۷ - دیوان ناطق کشمیری، مرتبه لبیبه خانم، نسخه خطی کتابخانه پنجاب ص ۱۰۶.

۱۸ - مرآة‌الخیال، شیرخان لودی، بمبئی ۱۸۳۱ میلادی ص ۱۷۵.

۱۹ - رباعیات. ملا شاه. نسخهٔ خطی پوهنتون پنجاب شمارهٔ *AP: VI 59* ص ۲۰۵.

۲۰ - پادشاهنامه. عبدالحمید لاهوری. کلکته.

۲۱ - کلیات ملا شاه. نسخهٔ خطی. شمارهٔ *SP: VI/۸۷* پوهنتون پنجاب. ص ۱۵۸.

۲۲ - ریاض‌الشعرا. قلمی. مجموعهٔ شیرانی. کتابخانه پوهنتون پنجاب ص ۱۹۰.

۲۳ - رباعیات. ملا شاه مخطوطه کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب ص ۷۵ ب.

۲۴ - همان مرجع.

۲۵ - سکینةالاولیاء. ترجمه اردو ص ۱۴۴.

۲۶ - همان مأخذ ص ۱۴۴.

۲۷ - همان مأخذ ص ۱۴۲.

۲۸ - صاحبیه (ترجمهٔ اردو). مطبوعهٔ مضامین دار. بمبئی ص ۱۳ - ۱۴.

۲۹ - صاحبیه. مؤلفه جهان آراء (ترجمهٔ اردو) مطبوعه مضامین دار - بمبئی ص ۱۷.

۳۰ - مرآةالخیال ص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۳۱ - مرآةالخیال ص ۱۷۶.

۳۲ - مکتوبات ملا شاه. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب شمارهٔ ۳ *APIV*

۳۳ - همان مأخذ.

۳۴ - منتخب‌اللباب. خافی خان. کلکته ج ۲ ص ۷۸ - ۷۹.

۳۵ - خزینةالاصفیاء. غلام سرور ج ۱ ص ۱۷۶.

۳۶ - تاریخ کشمیر. اعظمی. لاهور. ص ۱۶۲.

۳۷ - احوال شاهی. توکل بیک. به حواله مقالهٔ *The Life and teachings of Mulla Shah by M. Osman* نسخهٔ خطی پوهنتون پنجاب. شعبهٔ تاریخ شمارهٔ *T.H. 1963*.

۳۸ - فهرست مخطوطات. مرتبه عبدالمقتدر. ج ۳ ص ۱۱۲ - ۱۱۶.

۳۹ - سکینةالاولیاء ترجمه اردو. لاهور ص ۱۴۱. برای متن فارسی مراجعه کنید به دبستان المذاهب. نولکشور ص ۳۸ - ۳۸۹ یا اپانیشاد مترجمه داراشکوه مرتبه تاراچند و جلالی. تهران ۱۹۶۱ میلادی.

۴۰ - تذکره مرآةالخیال، شیرخان لودی، بمبئی ۱۳۲۴ ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۴۱ - ۴۲ - حسنات العارفین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ پوهنتون پنجاب - لاهور، محمود شیرانی شمارهٔ ۱۹۴۷، ص ۳۱ - ۳۳.

۴۳ - رسالهٔ نسبت مثنویات ملا شاه، خطی - شمارهٔ ۱۵۸ Pi, VI ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۴۴ - کلیات ملا شاه مخطوطه شماره ۷۸ SP VI ص ۱۵۸.

۴۵ - همان مأخذ ص ۱۸۸ب.

۴۶ - کلیات ملا شاه، مخطوطه شماره ۸۷ SPI VI ص ۱۵۸ ب.

۴۷ - کلیات ملا شاه، همان مرجع ص ۱۹۹.

۴۸ - مثنویات ملا شاه، نسخهٔ خطی شماره ۱۵۸ SPI VI ص ۱.



۴۹ - همان مأخذ - برگ ۳۹.

۵۰ - همان مأخذ - برگ ۳۱.

۵۱ - مثنویات ملا شاه، خطی شمارهٔ ۱۵۸ Pi VI ص ۵۵ ب.

۵۲ - همان مأخذ ص ۶.

۵۳ - همان مأخذ ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۵۴ - همان مأخذ ص ۵۸ ب، ۵۹ ب.

۵۵ - همان مأخذ ص ۷۳ ب.

۵۶ - کلیات ملا شاه خطی، شمارهٔ ۷۸ SP VI ص ۱۴۷ ب.

۵۷ - رباعیات ملا شاه، شمارهٔ ۵۹ AP VI

۵۸ - مرآةالخیال، اشاعت سال ۱۸۳۱ میلادی ص ۱۵۷.





فضل الرحمن فاضل فرزند شهید قربان محمد یفتلی، متولد ۲۱ دلو ۱۳۳۶ هـ ش در شهر فیض آباد بدخشان است که در سال ۱۳۴۵ شامل لیسهٔ کوکچه (شاه محمود سابق) فیض آباد شده و در سال ۱۳۵۶ خورشیدی از مدرسه امام ابو حنیفه کابل فارغ گردیده است.

فضل الرحمن فاضل در سال ۱۳۵۷ هـ ش شامل فاکولتهٔ شرعیات پوهنتون کابل گردید و در سنبلهٔ ۱۳۵۸ راه هجرت در پیش گرفت. در دوران هجرت به صفت مدیر مسؤول جریدهٔ «کاروان جهاد» و مدیر مسؤول مجلهٔ «میثاق خون» فعالیت فرهنگی داشته است. وی از سال ۱۳۶۹ هـ ش الی تشکیل دولت اسلامی افغانستان، ریاست انجمن نویسنده‌گان و سخنوران جمعیت اسلامی افغانستان را بر عهده داشت. پس از استقرار دولت اسلامی افغانستان، نخست به صفت رئیس موسسهٔ نشراتی انیس، سپس به حیث آتشهٔ کلتوری سفارت افغانستان در انقره اجرای وظیفه نموده و بعدها به حیث مستشار سفارت کبرای افغانستان در دهلی جدید مقرر گردید که مسؤولیت نشریهٔ «میزان» ارگان نشراتی آن سفارت را، از آغاز تاسیس (میزان ۱۳۷۵ ش) تا سقوط طالبان بر عهده داشت. موصوف فعلاً جنرالقنسل افغانستان در شهر «بن» است.

از فضل الرحمن فاضل مقالات و ترجمه‌های زیادی در روزنامه بدخشان و مطبوعات دوران جهاد به چاپ رسیده، و کتاب‌هایی زیادی را نیز از عربی به دری برگردانده که بسیاری از آن‌ها به چاپ رسیده است.

تراجم و آثار چاپ شده:

* ۱ - عمار فرزند یاسر * ۲ - تحقیق (نمایشنامه) * ۳ - دو چهره (نمایشنامه)* ۴ - رمه (نمایشنامه) * ۵ - امریکایی که من دیدم * ۶ - خلل در کجاست؟ * ۷ - اسلام و جاهلیت * ۸ - اخلاص * ۹ - توحید * ۱۰ - درس‌هایی از سیرت پیامبر اکرم در مورد رازداری * ۱۱ - روزهٔ ماه مبارک رمضان * ۱۲ - مبادی اساسی فهم قرآن * ۱۳ - گفت و شنود سه دعوتگر نامور پیرامون حکومت اسلامی * ۱۴ - ردی بر شبهات دشمنان اسلام * ۱۵ - دریچه‌ای به سوی مرگ * ۱۶ - نعمت‌های بهشت * ۱۷ - دعوتگر نامور استاد احمدزی شهید * ۱۸ - اسلام و آیندهٔ بشریت * ۱۹ - دوشیزهٔ جاکارتا* ۲۰ - مجاهدین در مسکو (سفرنامهٔ مسکو) * ۲۱ - زندان سیار * ۲۲ - نماز ستون دین * ۲۳ - زندگینامهٔ شهید پیروز استاد فیض‌الرحمن فایض * ۲۴ - دعوتگر و وسایل او * ۲۵ - درس فی قلب المعرکة (ترجمه چه نوع مبارزه؟ از دری به عربی) * ۲۶ - مسلمانان بیدار شوید!* ۲۷ - سرطان سرخ * ۲۸ - سیرت نبوی (درس‌ها و اندرزها)* ۲۹ - ملا شاه بدخشی: آثار و افکار* ۳۰ - افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان * ۳۱ - بازتاب رویدادها (گزیدهٔ مقالات) * ۳۲ - نقش تعصب قومی در سقوط دولت اسلامی اندلس * ۳۳ - تندیسی بر چکاد آزادی (در مورد شهید مسعود) * ۳۴ - انگیزه‌های سقوط در نیمه راه مبارزه.

کتاب‌های چاپ ناشده:

* ۱ - حقیقت جهاد در اسلام * ۲ - اصول دعوت * ۳ - امریکا از دیدگاه سید قطب * ۴ - آیین اختلاف * ۵ - سفری به سوی فردا، * ۶ - حقوق زن در اسلام، * ۷ - قهرمان سترگ صلاح الدین ایوبی، * ۸ - خوله بنت ازور(نمایشنامه) * ۹ - الفوزالکبیر فی اصول التفسیر(تحقیق) * ۱۰ - امام ابوحنیفه.



بنگاه انتشارات میوند
کابل - افغانستان